

جنبشهای نوپدید دینی و مخالفان آنها

در آمریکای قرن ۲۱*

جیمز گوردون ملتون
برگردان: بهزاد حمیدیه

در آغاز قرن بیست و یکم ایالات متحده به لحاظ دینی، پلورال ترین جامعه‌ای بود که تا آن زمان وجود داشت. بیش از دو هزار گروه دینی بدوی مختلف (انشعابها) در آمریکا وجود دارند که متعلق به طیفهای مختلف ادیان جهانند. در طی قرن ۱۹، تنوع دین، در وهله‌ی اول درون جامعه مسیحی بود؛ ۱۶ کلیسای مسیحی که در بدو تشکیل این ملت وجود داشت، صد سال بعد از تشکیل، بیش از ۳۰۰ انشعاب جدید به وجود آورد. هر چه به پایان قرن ۱۹ نزدیک می‌شویم، با این امر روبه رومی‌شویم که همه‌ی ادیان اصلی جهان، مراکز اولیه و اصلی خود را به رسمیت رسانده‌اند، هر چند نسبتاً کوچکند. از سال ۱۸۸۰ تا به امروز، دهه به دهه مرتباً تعداد ادیان جدید در جامعه‌ی آمریکا افزایش یافته است، هم انشعابهای مسیحی و هم طیف وسیعی از بودیسم، هندو، مسلمان و حتی گروههای یهودی. آهنگ رشد ادیان جدید، چه در شرایط تشنج و چه در حالت آرامش نسبی جامعه، چه در شرایط جنگ و چه در حال صلح، چه در وضعیت خوب اقتصادی و چه

* مقاله‌ی حاضر برگردان نوشتار زیر است:

J. Gordon Melton, **The Fate of NRMs and their Detractors in Twenty-First Century America**, in "New Religious Movements in the 21st Century", by Philip Charles Lucas Thomas Robbins, eds., New York: Routledge, 2004, Chapter 15'.

1. denominations

←

جامعه‌ی تجاری با نیاز به شغل مواجه شده بود، در حالی که مشاغل کافی به هیچ وجه مهیا نبود. یک عکس‌العمل عبارت بود از بسط خرده فرهنگ جدید: فرهنگ مردم خیابان. مردم خیابان در سراسر ایالات متحده در مراکز شهری ظهور یافتند و به طور خاص، حضورشان در طول ساحل اقیانوس اطلس آشکار بود؛ جایی که هم آب و هوا و هم جامعه‌ای با تساهل اجتماعی برای آنان بیشترین میزان آزادی را فراهم می‌آورد. یک جنبه از این خرده فرهنگ که اهمیتی خاص برای بسط دینی‌اش داشت عبارت بود از فربه‌تر شدن این خرده فرهنگ در هر تابستان به وسیله برویچه‌های دانشگاهی (مخصوصاً آنانی که به اندازه‌ی کافی پول داشتند که مجبور نباشند تمام تابستان را کار کنند) کسانی که سبک زندگی مردمان خیابان را ایده‌آل می‌دانستند و در مدت تعطیلات سالانه خویش به آنها می‌پیوستند.

بنابراین رهبران ادیان جدید در زمان ورود به آمریکا در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به آن دسته از رهبران نامتجانس (بومی) پیوستند که از قبل به صورت فعال بر روی این گونه زندگی خودانگیخته و «گمشده‌ی» نسلی که در خیابانها می‌زیند کار می‌کردند. سوامی پرابهویاده (هار کریشنا) کار خود را در دهکده‌ی گرینویچ آغاز کرد؛ یوگی بهاجن (سیک دهرمه) در لس آنجلس و کلیسای متحد در یوگن^۷، اورگون و واشنگتن دی سی. آنان با گروههای مختلفی که پیش‌تر

7. Eugene

در ایالات متحده پایه‌ریزی شده بودند پیوند برقرار ساختند؛ گروه‌هایی که مهم‌ترینشان عبارت بود از: کلیسای علم‌گرایی،^۸ و جنبش قوم عیسی؛ به انضمام ادیان وارداتی از اروپا (ویکا، دوستان مهر بابا). پیش‌تر، آلن واتس، که بعدها مبلغ بزرگ «ذن» شد از انگلستان مهاجرت کرده بود. هریک از این گروه‌ها خود را با این نسل خیابان و عشقشان به داروهای روان‌گردان وفق دادند و درصد بالایی از اعضای اولیه‌ی خود را از میان آنان برگرفتند. اگر به خاطر تعداد زیاد هیپیهای تابستانی که رتبه‌ی خود را ترفیع می‌دادند نبود، احتمالاً نفوذ ادیان جدید در فرهنگ مردم خیابان مغفول می‌ماند. بسیاری از گروندگان به ادیان جدید از میان همین تعطیلاتها بیرون آمدند؛ کسانی که عضویت در یک دین جدید را جانشینی خوشایند به جای بازگشتن به زندگی دانشگاهی و دورنمای شغلی‌ای می‌دانستند که توسط والدینشان (که متعلق به طبقه‌ی متوسط یا طبقه‌ی متوسط به بالا بودند) برایشان ترسیم شده بود. اکثریت والدین نسبت به مذهب جدید پسر یا دخترشان متساهل بودند، اما برخی از آنها قدری عصبانی می‌شدند. عصبانیت آنان به خاطر لاس زدن فرزندشان با ایمانی جدید نبود بلکه به خاطر ترک تحصیل، واگذار کردن حقوق/ارثیه خود به گروه خارجی جدید و یا این امر بود که فرزندشان جایگاه خود در مذهب [جدید] را شغل زندگی بدانند. آشکارتر بگویم، والدین سکولار چگونه می‌توانستند به

در وضعیت بد اقتصادی، کاهش نیافته است.^(۹) پلورالیسم آمریکا، در سایه‌ی احیا مدرن سنت باطنی^۲ غربی، شاهد بسط قابل توجهی است. گرایش به علوم خفیه^۳ که در ابتدای قرن ۱۹، چیزی جز یک عامل و فاکتور در فرهنگ غربی تلقی نمی‌شد، در قرن مذکور با ایجاد معنویت گروهی،^۴ حکمت اشراقی،^۵ رشد طالع بینی و ظهور اعتقاد به تناسخ، آشکارا رواج یافت. این رشد در دهه‌ی ۱۹۸۰ در مورد جنبش عصر جدید، کامل‌تر اتفاق افتاد. این جنبش، بسیاری را به عقاید باطنی کشاند و در عین حال تصویری تازه برای آنچه سابقاً به عنوان علوم خفیه محض کنار نهاده شده بود ترسیم نمود.

این فرهنگ بسیار پلورالیستی، بر پایه سنت قانونی مندرج در اولین متمم قانون اساسی آمریکا که از آزادی دینی سخن می‌گفت مبتنی شد (تعبیر لفظی این سنت قانونی، بعدها در قانون اساسی دول مختلف گنجانده شد). این سنت، با دیگر تعهدات قانون اساسی در مورد آزادی بیان و گردهمایی گره خورد.^۶ تعهدات مزبوره، بیشتر، توسط متمم چهاردهم وارد قانون اساسی شدند، متممی که بیان می‌داشت: «هیچ دولتی نباید قانونی تصویب یا تحمیل کند که حقوق یا مصونیت‌های شهروندان ایالات متحده را محدود کند و نیز هیچ دولتی نباید بدون طی پروسه‌ی قانونی، کسی را از زندگی، آزادی یا مالکیت محروم نماید، همچنین نباید

- | | |
|-----------------|--------------|
| 2. Esoteric | 3. occultism |
| 4. spiritualism | 5. theosophy |

۶. بیش از ۲۰۰۰ قانون توسط دولت و حکومت‌های فدرال به تصویب رسیده است که ماهیت جدیدی کلیسا-دولت در ایالات متحده را به تفصیل تبیین می‌کنند. بیشتر این قوانین در مورد حوزه‌هایی صحبت می‌کنند که دولت حق دخالت در آنها را ندارد. تعداد اندکی نیز در مورد حوزه‌هایی صحبت می‌کنند که همکاری دولت در آنها مجاز است (نظیر قاضیهای نظامی یا برنامه‌های دولت برای گرداندن کلیسا). اخیراً فرار شده است برنامه‌ای جمعی، ابتکاری و مبتنی بر ایمان، توسط هیئت دولت، بوش طراحی شود تا همکاری دین و دولت را افزایش دهد.



هیچ کس را درون محدوده‌ی خویش از برخورداری مساوی از اعمال قوانین ممنوع نمود.»

آمریکا همچنین، تأکیدی بسیار بر فردگرایی همراه با این رویکرد دارد که «زندگی کن و بگذار زندگی کنم». این رویکرد، مدارای همواره فزاینده‌ای را در قبال تنوع سبکهای زندگی ایجاد می‌کند، اما با وجود این مدارا، حوزه عمومی آمریکا همواره محدودیتهای خود را اعمال می‌کرد و بررسی اینکه رفتار قابل قبول، چه حد و مرزی دارد، منبع دائمی تنش در فرهنگ آمریکا بود. قرن بیستم، شاهد نزاعی عظیم در مورد پذیرش کار کردن زنان، انتقال مردم آمریکایی - آفریقایی به طبقه‌ی متوسط و حضور جمعیتهای آشکار زنان همجنس باز، مردان همجنس باز، دوجنسی و تغییر جنسیتی بود.

تغییرات پویای جامعه‌ی آمریکا جمعیتهای دینی ادیان اصلی را تغییر نداده است. مسیحیت آمریکا در دهه‌های نخست قرن بیستم به وسیله مجادله‌ی بنیادگرایی با مدرنیسم، عمیقاً دچار شکاف شد. این مجادله در میان همه‌ی انشعابها سریان یافت انشعابهایی با تفاوتهای الهیاتی که غالباً ناشی از اعتقادات عمیق آنها درباره‌ی پذیرش یا رد تغییرات در جامعه آمریکا و اهمیت اخلاق اجتماعی در برابر اخلاقیات شخصی بود. در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، این شکاف به صورت گزینش میان اهتمام به جنبش تقریب مذاهب یا اهتمام به اوانجلیسم خودش را نشان داد. آمریکاییها این تقسیم را از طریق آرایش مجدد گروهها، شورای جهانی کلیساها و انجمن جهانی اوانجلیک، به سراسر جهان اشاعه دادند.

عوامل متعددی با رشد پلورالیسم آمریکا در طی زمان مرتبط بوده‌اند. یکی از این عوامل، مهاجرت است. غالب ادیان جدید در ایالات متحده همانند سایر کشورها به وسیله مهاجران، از نقاط دیگر جهان وارد شده‌اند. گرچه برخی از این ادیان در جمعیت یک قوم، محدود

←

آشنایان خود بگویند که فرزندشان به جای دکتر، وکیل یا مدیرشدن، یک میسیونر (مبلغ دینی) خیابانی برای یک دین دون پایه شده است؟

تعداد واقعی جوانانی که وارد این ادیان جدید شده بودند کم بود؛ ولی از میان آنان تعداد کسانی که از برنامه‌های کاری قبلی خود بازمانده بودند به اندازه‌ای بود که در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ تعدادی از والدین عصبانی ناراحتی خود را علناً ابراز داشتند و به سرعت متوجه شدند که تنها نیستند. اولین شبکه‌های جنبش ملی شروع به کار کردند. هشدار مربوط به آنچه در حال رخ دادن بود توسط اجتماع یهودیان نیز سرداده شد. در سال ۱۹۷۲ چندین سازمان مسیحی اوانجلیست، طرحی با عنوان «کلید ۷۳» ارائه کردند؛ مبارزه‌ای حجیم و خانه به خانه که به هر خانواده در آمریکا انجیل اوانجلیستی هدیه می‌داد.

در میان کسانی که به سرعت در حمایت از این طرح به پا خاستند، بسیاری از گروههای اوانجلیست یهودی بودند که فرصت خوبی برای تبلیغ جامعه‌ی یهودی به دست آوردند، حال آنکه از دهه‌ی ۱۹۲۰ تا آن زمان مجبور بودند بی سروصدا کارکنند. رهبری جامعه‌ی یهودیان در سراسر آمریکا به سرعت واکنش نشان داد و این تلاش را محکوم کرد. رهبران جامعه‌ی یهود در طی مذاکراتی که در مورد دغدغه‌هایشان با سردمداران مبارزه کلید ۷۳ داشتند از وجود تعداد زیادی از گروههای میسیونری دیگر اعم از گروههای مسیحی (کلیسای متحد، فرزندان خدا، راه بین‌المللی) و گروههای شرقی (ذن

بدوی و مریدان گوروی هندو) که یهودیان از دین برگشته را درون خود می‌پذیرفتند آگاه شدند. بالاخص شکل‌گیری «یهودیان برای مسیح» در ناحیه‌ی بی^۹ در سانفرانسیسکو، مخرب می‌نمود. در مدت ربع آخر قرن، سازمانهای اجتماعی یهودی در سراسر کشور، حامیان برجسته سازمانهای ضد کیش بودند.^(۱)

۱- از فریکوگ تا سی. اف. اف.^(۲)

اولین دین جدیدی که مناقشات زیادی بر سر آن درگرفت، یک گروه مسیحی و اوانجلیست و از گروههای اولیه «قوم مسیح» بود که در کالیفرنیا جنوبی به مرکزیت یک کشیش مقدس که پیش‌تر می‌زیست با نام دیوید برگ شکل گرفت. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ گروههای غیررسمی از والدین شروع به بررسی این گروه نمودند. این گروه در بین مردمان خیابانی ای به وجود آمده بود که از شنها و تخته‌سواری در ساحل هانتینگتون لذت می‌بردند. در سال ۱۹۶۹ هنگامی که اعضای کلیسا با پیشگویی برگ در مورد نابودی قریب‌الوقوع کالیفرنیا مواجه شدند، مشخص شد که تبلیغ دینی کم‌سازمان یافته‌ی ساحل به طور چشمگیری تغییر کرده است. برگ پس از ۸ ماه سرگردانی در آمریکا با عتوان موشه دیوید (موسی داوود) و پیروانش با عنوان فرزندان خدا خودنمایی کردند.^(۳)

والدینی که نگران ارتباط فرزندانشان با این گروه بودند، در سال ۱۹۷۲ نگرانی و ناراحتی خود

مانده‌اند، اما اکثریت آنها خصوصاً با روند آمریکایی شدن جمعیت‌های قومی، در آمریکای میانه، مقبولیت یافته‌اند. با آنکه رشد کلی تحت تأثیر قرار نگرفته است، اما تصویب قوانین مختلف مهاجرت، توسعه ادیان خاصی را به شدت تغییر داده است. یکی دیگر از عوامل، رشد جمعیت است که کشش دائمی فزاینده‌ای برای اعضای بالقوه نسبت به گروههای جدید ایجاد کرده است. رشد جمعیت مزبور با شهری شدن رو به رشد حوزه عمومی آمریکا همراه شده است. ابهام زندگی شهری، فضایی خصوصی مهیا کرده است که گروههای جدید و بسیار متفاوت می‌توانند در آن بدون نظارت مستمر حوزه‌ی عمومی ادامه حیات دهند.

۱- ادیان نوپدید در اواخر قرن ۲۰

پویایی دین آمریکا که خود را در تولید مستمر گروههای دینی جدید بروز داده است، مشکل تمیز جنبشهای نوپدید دینی از دیگر انواع جنبشها را نیز پیش کشیده است. واژه‌ی «جنبشهای نوپدید دینی» البته از ژاپن وارد شد. این واژه در ژاپن برای متمایز ساختن طیف ادیان جدیدی به کار می‌رفت که در پی تحمیل شدن آزادی دینی به سبک آمریکایی بر کشور در سال ۱۹۴۵ ایجاد شدند. در طی بیست سال بعد، تعداد متنوعی از گروههایی که سابقاً سرکوب می‌شدند و دسته‌ی کثیری از گروههایی که تازه احداث شده بودند، مدعی در دست داشتن بخش مهمی از جمعیت شدند. این واژه به آمریکا وارد شد تا نام گروههای آسیایی (که در پی تغییر قوانین مهاجرت، در سال ۱۹۶۵ به این کشور وارد شده بودند) و گروههای مسیحی (که می‌خواستند نسلی از کودکان را که در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ به سن رشد می‌رسیدند اوانجلیک سازند) باشد. ادیان جدید در فضایی نزاع انگیز به سر می‌برند،



برخی از آنها به خاطر باورهای یگانه و بی‌نظیرشان و برخی دیگر به خاطر الگوهای رفتاری متمایزشان (همچون اوانجلیسم پرفشار،^۷ جماعت‌گرایی،^۸ اخلاق جنسی متفاوت، سازمان اجتماعی جدایی طلب)، اندکی از ادیان جدید به خاطر درگیر شدن در فعالیت غیرقانونی و یا خشونت‌آمیز برجسته شده‌اند. همچنین آن گونه که این نام نشان می‌دهد، ادیان جدید در چشم‌انداز دینی نسبتاً جدید هستند. درست همان‌طور که مردم از امور ناشناخته به‌طور کلی می‌هراسند، نامانوس بودن فراوان ادیان جدید در ابتدای ظهورشان نیز غالباً اضطراب‌زا است. در راستای اهداف این نوشتار، «جنبش‌های نوپدید دینی» را باید به معنی گروه‌های دینی خاصی گرفت که اولین بار در جامعه‌ی آمریکای پس از جنگ جهانی دوم ظهور یافته‌اند و آنها که جوانان را سبیل اولیه‌ی خویش قرار داده‌اند تا آنان را به عضویت درآورند.

محیط آشنوناک دوران افزایش زاد و ولد (محیط جماعت‌گرایی، استفاده از مواد مخدر، زندگی در خیابانها) توجه دانشمندان علوم اجتماعی را به خود جلب کرد، و در همین حال، ائتلاف قابل ملاحظه‌ی جوانان فاقد وابستگی دینی، نیز تعدادی از اوانجلیست‌ها و میسیونرها را به خود جلب می‌کرد. ژاپن، گذار خود به یک پلورالیسم افراطی را درحالی نسبتاً مسالمت‌آمیز انجام داد، امام موقعیت ویژه‌ی ابتدای دهه‌ی ۱۹۷۰ در آمریکا، جنبش مدرن آگاهی از کیش را به وجود آورد. یکی از مشکلاتی که در برابر متولذین دوره‌ی تکثرزاد و ولد قرار داشت، مشکل اشتغال بود. اقتصاد آمریکادر سازگار شدن با افزایش ناگهانی افراد جدیدی که وارد بازارکار می‌شدند ناتوان از آب درآمد. این امر به جوانان خیابانی انگیزه‌ای بیشتر برای پیوستن به گروه‌های

7. high pressure evangelism
8. communalism



را از طریق تشکیل «کمیته والدین برای نجات دختران و پسرانمان از دست فرزندان خدا» رسمیت بخشیدند. این کمیته که اولین گروه ضدکیش بود، بعدها به صورت اختصاری [کمیته‌ی] «نجات فرزندان خدا» (FREECOG) نامیده شد. آنان ابتدا به‌طور مستقیم از فرزندان عضو خانواده خود خواستند تا دین جدید را رها نمایند و هنگامی که در متقاعد نمودن آنان نسبت به بازگشت به زندگی گذشته‌ی خود شکست خوردند اقدامات اجبارآمیز بیشتری اعمال کردند و خواستار مداخله‌ی مراکز الزامات قانونی شدند. این تلاشها منجر به فعالیتهای دادستان کل ایالت نیویورک شد که در سال ۱۹۷۴ گزارشی در مورد فرزندان خدا منتشر کرد و آنان را به فهرستی سیاه از جرایم متهم نمود اما اقدامی صورت نداد چرا که بسیاری از جرایم ادعا شده خارج از حوزه‌ی صلاحیت وی بود و نیز بسیاری از اعضا بنا بر دیدگاه برگ در مورد اداره‌ی یک سازمان میسیونری با گستره‌ی جهانی، آمریکا را ترک کرده بودند.

تلاشهای FREECOG از جمله تبلیغ روزنامه‌ای در کالیفرنیا، جنوبی موجب توجه رسانه‌ها و نیز والدین فرزندان شد که به عضویت گروه‌های جدید درآمدند. به همین دلیل، در اواخر سال ۱۹۷۳ رهبران FREECOG سازمان خود را به سازمان گسترده‌تر «والدین داوطلب آمریکا»^{۱۰} (VPA) تغییر دادند. VPA به زودی، به دلیل عدم کفایت سازمانی

10. Volunteer Parents of America

تعطیل شد و «بنیاد آزادی شهروندان» (CFF) جای آن را گرفت که بی شک، موفق ترین گروه ضدکیش دهه ی ۱۹۷۰ است. در اوایل CFF به کالیفرنیا محدود بود اما بعد، سازمانهای مشابهی تحت نامهای مختلف در سراسر کشور پدیدار شدند از جمله: «شهروندان سازمان یافته برای آگاهی عمومی از کیشها» (گریزبورو، کارولینای شمالی)، «بنیاد آزادی شخصی» (بالتیمور، مریلند) و «به فرزندانمان عشق بورزیم» (اوماها، نبراسکا) و مانند آن. این سازمانها عموماً حول محور حمیت و شور و اشتیاق یکی دو نفر شکل می گرفتند و همواره به لحاظ مالی، محدود می ماندند و هنگامی که اعضا (والدین) به طریقی مشکل شخصی خود را حل می کردند و از آن سازمان بیرون می آمدند منحل می شدند.

در اواسط دهه ی ۱۹۷۰ تلاشهای چندی صورت گرفت تا سازمانی فراگیر و ملی به وجود آید و تلاشهای گروههای مختلف محلی را هماهنگ ساخته، نقشی ملی ایفا کند. در سال ۱۹۷۶ «کمیته ویژه آزادسازی اذهان AdHoc» توانست سناتور رابرت دل (اهل کانزاس) را متقاعد کند تا دیدارهایی را ترتیب دهد که والدین و دیگران بتوانند شکایات خود را ارائه کنند. البته هم این کمیته و هم سازمانی ملی دومی با عنوان «بنیاد بین المللی آزادی فردی» ناکارآمد از آب درآمدند و به سرعت از میدان خارج شدند.

جنبش ضدکیش دهه ی ۱۹۷۰ هیچ گاه مسئله های خود را به صورت رضایت بخشی حل نکرد. در واقع اعضا به دو دلیل مشخص با

دینی ای می داد که به شدت متقاضی عضویت جوانان بودند و زندگی در آنها علاوه بر پایبندی به گروه، برای شان شغل، دوستان و مکانی برای زندگی فراهم می کرد. چنین گروههای به شدت متقاضی عضو، بافتی جدید برای حل معضل جوانان در مورد خط مشی زندگی، امور جنسی و پایبندیهای دینی فراهم کردند. به کارگیری گروههای دینی به عنوان سکوی پرتاب به استقلال شخصی، ظاهراً به اینجا ختم می شد که جوانان، در تعارض با والدین خویش فرار می گرفتند، والدینی که گروههای مزبور را چنان رقیبانی برای قلوب فرزندان شان می دیدند.

جدا از صدها جنبش نوپدید دینی که در این زمان پدید آمدند تعداد اندکی از گروههای به شدت متقاضی عضو (مثلاً کلیسای وحدت بخش، جامعه بین المللی برای آگاهی کیشنا، رسالت زندگی الوهی، راه بین المللی) تلاش کردند با ساختن کادری از کارمندان تمام وقت، خود را توسعه دهند تا تلاش شدید اوآنجلیستی را رهبری نمایند. این گروهها موجب خشم والدین شدند. آنها باورشان نمی شد گروهها، پسران و دخترانشان را با وعده ی مشاغل تجاری یا حرفه های در قبال زندگی و کار با دینی جدید، سؤال برانگیز و دون رتبه، به دام اندازند.

دهه ی ۱۹۷۰ را می توان به عنوان اولین فاز یک جنبش جدید آگاهی از کیش به حساب آورد. واژه ی «کیش» به عنوان لقبی بسزا برای ادیان جدید تفر برانگیز، از مسیحیان اوآنجلیک اقتباس شد. در دهه ی ۱۹۷۰، چند گروه از والدین در ایالات متحده ظهور کردند و اعضای آنها به دنبال وسایل مؤثرتری بودند تا فرزندان شان را از NRM ها بیرون کشیده، به سوی شغل و سبک زندگی مقبول تری جهت دهند. از دهه ی ۱۹۷۰ تا کنون، تاریخ تعارض ادیان جدید با فرهنگ آمریکادر ضمن تلاشهایی (هر چند عمدتاً ناکام) از سوی

ضدکیش‌گرایان رقم خورده است، تلاشهایی برای تحریض دولت به حمایت از جنگ صلیبی خود و فعالیتهای مختلفشان جهت پیشبرد دستور کاری خویش که با سرباز زدن دولت از درگیری در این کار مواجه شد. گروههای والدین ابتدا بر این امر حقوقی جبرانی در محاکم متمرکز شدند که از طریق قوانین محافظه کارانه، بستگان فرد گرویده به کیشها را قادر سازند تا جوان نوکیش را از گروه، خارج کنند، اما این تلاش به سرعت به بن بست رسید. آنان همچنین بر برنامه‌ریزی بازگردانی متمرکز شدند، تاکتیکی فراقانونی مبنی بر ربودن فردی از افراد یک گروه و قرار دادن وی در تحت فشار شدید روانی برای تبری جستن از گروه. والدین به زودی آموختند که نیاز به یاری طیف گسترده‌ای از متخصصین دارند تا به آنان در یافتن راه حلی سکولار برای معضلشان کمک کنند. محاکم و مراکز اجرای قانون در برابر نگرانی والدین نسبت به بیوستن فرزندانشان به ادیان کوچک کاملاً احساس بی مسئولیتی می‌کردند. در نوامبر سال ۱۹۷۸، با حادثه‌ی مرگبار جونزتاون، همه چیز تغییر کرد. گرچه معبد مردم،^۹ گروهی در زیر یک انشعاب اصلی بود، اما به سرعت به مظهر یک کیش خطرناک تبدیل شد. با این وجود، گروههای والدین دریافتند که نمی‌توانند واکنش مؤثری در قبال حادثه‌ی مرگبار جونزتاون انجام دهند. آنان فاقد سازمانی ملی بودند. در طی چند سال بعد آنان دو سازمان ایجاد کردند: بنیاد آزادی شهروندان، که گروهی عملگرا بود، برنامه‌ریزی بازگردانی را ترفیع داد و طرحهای ابتکاری متعددی برای جذب حمایت مردمی در انداخت و بنیاد خانواده‌ی آمریکایی (AFF) که در تحقیق و آموزش در زمینه‌ی کیش به طور تخصصی فعالیت نمود. چند سال نگذشت که (CFF) به شبکه آگاهی از کیش (CAN) تبدیل شد.

9. Peoples Temple



ادیان جدید به مخالفت برمی‌خاستند. یک دسته در مورد دینهای جدید، دغدغه و تردید دینی داشتند و مایل نبودند فرزندانشان به دین دیگری جز آن دینی که در آن رشد کرده‌اند بگروند. اما درصد بیشتری از این ناراحت بودند که فرزندان جوانشان راهنماییهای پدرانه را رد می‌کنند و با صرف نظر کردن از تحصیلات بالاتر و زندگی «بهنجار» به عضویت یک کیش درمی‌آیند و برای آن کار می‌کنند. اما هیچ یک از این دو دسته دغدغه، در حوزه‌ی دغدغه‌های دولت واقع نشد. بزرگسالان، حتی بزرگسالان جوان کاملاً حق داشتند شغل و مذهبشان را تغییر دهند و مسئولین قانونی در مقابل تقاضای والدین برای دخالت در این زمینه عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. بنابراین، دغدغه‌های واقعی به ناچار قالبی تازه به خود گرفتند و گروههای والدین نگران اجباراً به گروههای ضدکیش تبدیل شدند. رهبری این گروهها با توجه به عدم فعالیت دادگاهها و پلیس شروع به جستن برنامه‌ای جایگزین نمود و تلاش کرد ایدئولوژی شفاف‌ی بیابد تا پیکان توجه‌ها را از انتخابهای غیرقابل پذیرش تازه‌کیشان جوان به سازمانهایی که تازه کیشان را به خود جذب می‌کردند متوجه نماید.

فرآیند دیوسازی از ادیان جدید به زودی آغاز شد. در طی دوران FREECOG «اعضا با ادبیاتی جدلی مواجه شدند که به مدت یک نسل در محافل اوانجلیک در جریان بود. آن ادبیات به گردهمایی بدعت‌آمیز و غیرمسیحی،

نسبت «کیش»^{۱۱} می‌داد، واژه‌ای که به سرعت برای نامیدن ادیان جدید مورد نظر پذیرفته شد. قبل از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، مسیحیان پروتستان تمام مطالب را در مورد کیشها نگاشته بودند و پذیرش این واژه از سوی گروههای ضدکیش، الگوی تعامل را نسبتاً پیچیده ساخت. بسیاری از مردم از قبل با واژه‌ی «کیش» آشنا بودند و اوانجلیکها (انجیل‌گرایان) پیش‌تر، نسبت به «کیشهای» جدیدی که در دهه پس از ۱۹۵۶ به وجود آمدند دغدغه داشتند. برخی از گروههای مخالف کیش مسیحی، برای ادبیات خود، دارای ساختاری با ثبات و نیز سیستمی توزیعی با گستره‌ی ملی بودند. در همان زمان، نویسندگان مسیحی برجسته‌ای مانند والتر مارتین که در زمینه‌ی کیشها فعالیت می‌کردند به درستی متوجه شدند کسانی که به گروههای نوکیش، مثل ادیان جدید نسبت عوام‌فریبی و تقلب می‌دادند به راحتی می‌توانستند گروههای مسیحی اوانجلیکال را در همان زمینه‌ها مورد حمله قرار دهند. تنها تعداد کمی از اوانجلیکها برای هماهنگ کردن خود با ضدکیش‌گرایان جدید حاضر شدند به ران انروث^{۱۲} جامعه‌شناس بپیوندند.

همچنین وجود ادبیات مسیحی مخالف کیش، به طور مداوم مشکلاتی را برای ضدکیشها فراهم می‌نمود، زیرا نمی‌توانستند حول دغدغه اصلی خود (نارضایتی از انتخابهایی [که] فرزندانشان [در مورد زندگی

با CFF به نوبه خود و نیز با انزجار عمومی در مورد واقعه‌ی مشهور جونزتاون، تعداد برنامه‌های بازگردانی به شدت افزایش یافت و مراکز توان‌بخشی نیز توسعه یافتند، مراکزی که در آنها افرادی که به طور موفق تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار گرفته بودند، دریافت کمک می‌کردند تا عزمشان را برای ترک گروه و بازگشت به جامعه اصلی جزم‌تر نمایند. ضدکیش‌گرایان طرحهای ابتکاری مختلفی را در سطح دولت و قانون‌گذاران هم‌رأی با خود به اجرا گذاردند و تلاش کردند وسیله‌ای برای به وسط گود کشیدن دولت به عنوان طرفدار والدین بیابند. این طرحهای ابتکاری، همه بدون استثنا از سوی ائتلاف آزادی‌خواهان و رهبران مدنی گروههای قدیم‌تر که قانون جدید را به عنوان تهدیدی علیه موجودیت خویش می‌دیدند دچار شکست شدند.

نقش صدها گروه ضدکیش مسیحی اوانجلیک در شکل دادن به باور عمومی درباره‌ی ادیان جدید به طور عمده نادیده گرفته شده است، زیرا آنها دخالت مستقیمی در برنامه‌های بازگردانی و بسیاری از پرونده‌های محاکم و طرحهای ابتکاری برای قانون‌گذاری که از سوی سازمانهای متعدد آگاهی از کیش ارائه شده بودند، نداشتند. با این حال، درک علت موفقیت تلاشهای آگاهی از کیش در دهه‌ی ۱۹۸۰ بدون لحاظ مبارزه جمعی علیه ادیان جدید که توسط سازمانهایی نظیر مؤسسه تحقیق مسیحی،^{۱۱} پروژه جعلیات معنوی^{۱۱} و امداد مسیحی شرقی^{۱۳} تبلیغ شد میسر نیست. این گروهها بدون لحاظ افت و خیزها در جنجال سکولار بر سر کیش، از یکسو به تولید موجی وسیع از نوشتجات در محکومیت آنچه ادیان شیطانی

10. Christian Research Institute

11. Spiritual Counterfeits Project

12. Eastern Christian Outreach



11. cult

12. Ron Enroth

محسوسشان می‌کنند ادامه دادند و از سوی دیگر در اینترنت، حضوری چشمگیر به هم رساندند.^(۳)

۲- بحث جنجال برانگیز شستشوی مغزی

همان‌طور که فشارها و حملات حقوقی به ثمره دادن نزدیک می‌شد، چند متخصص که نظرگاه آگاهی از کیش را اختیار کرده بودند، با دلایل روان‌شناختی پیش آمدند تا عمل علیه تعدادی خاص از گروه‌های دینی را موجه نمایند. انگیزه‌ی این متخصصان، دغدغه‌های انهیاتی نبود، بلکه آن چیزی بود که فریب ناموجه اعضا توسط NRMها و آسیب روان‌شناختی حاصل از آن عنوان می‌شد. هرچند مواضع گوناگونی در قبال این متخصصین گرفته شد، اما عامه‌پسندترین آنها تئوریهای «اقناع اجباری» از آب درآمد که توسط روان‌شناسی به نام مارگارت سینگر طراحی گردید. این تئوریا را عموماً تحت عنوان «شستشوی مغزی» می‌شناسند. سینگر و همکارانش برای اولین بار مطرح کردند که تدابیر خاص عضوگیری و اعمال معنوی گروه‌ها (استفاده از مراقبه، آوازه‌سرودهای مذهبی یا منتره و مانند آن)، اراده و اختیار اعضا را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند و باعث می‌شوند آنها در کیشها بمانند و به تصمیمات بهتر پشت پا بزنند.^(۳) بسیاری مستلاً نشان داده‌اند که عضویت طولانی در گروه‌ها می‌تواند آسیب جبران‌ناپذیر ذهنی و حتی فیزیکی ایجاد کند.^(۴)

اگر کیشها، ویژگیهای فردی را تغییر می‌دهند و اعضا را عملاً دچار آسیب می‌نمایند، در نتیجه، برنامه‌ریزی بازگردانی، عملی موجه خواهد بود. تئوریهای شستشوی مغزی، تأییدی عقلانی برای این عمل (برنامه بازگردانی) ارائه می‌دهند. چنین تأییدی ضروری بود چرا که توجه‌ها از محافل قانونی به محاکم برگشته بود. در محاکم، افرادی که به‌طور موفقیت‌آمیز تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار گرفته بودند علیه

خویش انجام داده‌اند) برنامه‌ای تدارک ببینند و مجبور بودند به صورت کلی علیه «کیشها» حالت جدلی بگیرند. به علاوه ادبیات کاتولیک، به صورت گسترده‌ای «کیشها» را مورد حمله قرار می‌داد؛ اما مرکز حملات خود را بر روی برخی گروه‌های موفق‌تر قدیمی و نیز برخی گروه‌های تأثیرگذار مانند مورمون‌ها و وحدت‌گراها [یونیتارینها] و حتی کاتولیکهای رم قرار داده بود. هریار که جنبش ضدکیشها در تلاش برای متقاعدکردن افراد جهت واکنش نشان دادن علیه کیشها، مستمعینی در بین قانون‌گذاران می‌یافت کوششهایشان توسط ادبیات مسیحی عقیم می‌ماند. قانون‌گذاران صریح و رک که حول انجمنی ایالتی جمع بودند متمایل شدند که به سرعت و با ظرافت از حمایت قوانینی که مانع گرویدن دوستان قانون‌گذار خود به ادیان جدید می‌شوند دست بردارند.

۲- برنامه و ایدئولوژی

ضد کیشها حتی پیش از یافتن چشم‌اندازی که حمله به ادیان جدید را توجیه کند، به فکر یک برنامه افتادند. در واقع به نظر می‌رسد اولین برنامه‌ریزی برای بازگرداندن [افراد به دین قبلی] حتی قبل از تأسیس FREECOG انجام گرفت. بنابه گزارشها، این فرآیند توسط تئودور «تد» پاتریک بسط داده شد. او در آن زمان کارمندی در ایالت کالیفرنیا بود و در مورد برخورد پسر و یکی از برادرزاده‌هایش با

«فرزندان خدا» نگران شده بود. وی با برخی از افراد COG (فرزندان خدا) ملاقات کرد و گذاشت او را به دیانت اوانجلیک درآورند. او بعدها فعالیت نوکیش سازی آنها را «شستشوی مغزی» نامید و منظورش از این عبارت این بود که آن گروه، مردم را تا حدی فریب می دهند که تبدیل به روبات یا برده های فلزی شوند. گروههای ضد COG واژه «کنترل مغز» را به کار گرفتند و «بنیاد آزادی شهروندان» در اولین خبرنامه ی خود برنامه بازگردانی [به دین اولیه] را بدین صورت تعریف کرد:

«فرآیند آزادسازی قربانیان از کنترل افراد و سازمانهایی که از طریق به کار بردن تکنیکهای کنترل مغز، افراد دیگر را مورد بهره برداری قرار می دهند. قربانیان آن گاه که آزاد می شوند به دور از ترسی که آنان را چونان زندان دربرگرفته بود تشویق می شوند تا در مورد خودشان مجدداً تفکر کنند و فارغ از تهدیدات دوباره در مورد آسایش و امنیتشان، جایگاه خود را در جامعه باز یابند»^(۴)

برنامه ی بازگردانی که در تعریف رسمی نمی گنجید، توسط CFF مشتری یابی شده، به وسیله ی پاتریک به انجام رسید. این برنامه از جمله عبارت بود از معطل نگه داشتن افراد (گاهی آدم دزدی در کنار خیابان) و اجبار آنان به شرکت در سخنرانی شدید و غرابی که GOG (یا گروهی دیگر) و رهبر آن را مورد حمله قرار می داد. فرد قربانی در برنامه بازگردانی ناگهان

گروههایی که پیش تر بدنها پیوسته بودند اقامه دعوی مدنی کردند. هیئت داوران با پاسخگویی به ادله ی شستشوی مغزی، احکامی مبنی بر جریمه های چند میلیون دلاری علیه ضدکیشها صادر کردند. آنان که مخالف NRM ها بودند، نتوانستند قانونی برای از پادآوردن این ادیان به تصویب برسانند، اما احکام صادره علیه خود را به معکوس شدن یا شدیداً کاهش یافتن در مرحله ی استیناف سوق دادند. با این حال، به نظر می رسید این امر، موقتی و متعلق به یک دوره ی زمانی گذراست.

برخی از همفکران متخصص سینگر تلاش کردند یک گروه ضربت درون انجمن روان شناسی آمریکا (APA) تأسیس کنند تا نظریه ی «اقناع اجباری» را به طور تفصیلی و مطول ارائه کند، نظریه ای که صورت معمولش، محصول بازنگری APA است. قبول تهیه ی چنین گزارشی از سوی APA تئوری سینگر را رسمیت بخشید، اما موقعیتی بدان بخشید که فراتر از یک فرضیه ی مقبول صرف، تلقی شود. با این حال، این طرح نتیجه ای عکس داد. هنگامی که این گزارش در سال ۱۹۸۷ تسلیم APA شده، بازنگری گردید و به اتفاق آراء شد. آن گونه که به طور خلاصه در یک یادداشت مختصر به اعضای گروه ضربت آمده است، بازنگرندگان، رویکرد گروه ضربت را به خاطر نقص روش شناختی و فقدان دقت علمی به باد انتقاد گرفتند. این حکم، به شدت، استفاده از تئوری شستشوی مغزی را محدود می نمود و منجر به اضمحلال برنامه ریزی بازگردانی و شبکه آگاهی از کیش می گردید.^(۵)

نقش برجسته ای که در دهه ی ۱۹۸۰ به فرضیه ی شستشوی مغزی نسبت داده می شد، تعدای از اندیشمندان را که ادیان جدید را مورد مطالعه داشتند بر سر دوراهی قرار داد. با آنکه آنان خاصه از گروههای مورد مطالعه خود حمایت نمی کردند، هیچ شاهدی در

←

بین گروهها ندیده بودند که اثبات کند امری چنان شستشوی مغزی در حان اتفاق افتادن است یا حتی موجودیت چنین پدیده‌ای را از منظری نظری ثابت نماید. آنان به این باور رسیدند که شستشوی مغزی، فرضیه‌ای غیر علمی است و هرچه تعداد پرونده‌های قضایی چند برابر می‌شود، این امر، صریح‌تر و روشن‌تر می‌گردد. پیرو لایحه APA، انجمن جامعه‌شناسی آمریکا و جامعه‌ی مطالعه علمی بر روی دین، هر دو بیانیه‌های حمایتی منتشر کردند.

با بیشتر شدن پرونده‌های قضایی، تحقیق برای یافتن موردی مناسب جهت ایجاد اتفاق نظر مثبت روان‌شناختی و جامعه‌شناختی راجع به فرضیه‌ی عامه‌پسند شستشوی مغزی شروع شد. مورد مناسب به سال ۱۹۸۹ در آمریکا در دادخواستی علیه فیشمن رخ داد. پرونده‌ای جنایی در دادگاهی فدرال که طی آن متهم (فیشمن) تلاش نمود چنین از خود دفاع نماید که جرایمش به دلیل تأثیر فرساینده‌ی عضویتش در یک کیش رخ داده‌اند. دو گزارش حجیم که فرضیه‌ی شستشوی مغزی را رد می‌کردند و از جمله بر ارزیابی APA استوار بودند، دادگاه را به رد شهادت در موضوع مورد بحث کشانند. دادگاه در یک نظر کارشناسانه که در دهه‌ی ۱۹۹۰ منتشر شد، به لحاظ حقوقی چنین موضع گرفت که تئوری شستشوی مغزی آن گونه که در مورد ادیان جدید به کار برده می‌شود هیچ مبنای علمی ندارد. این حکم با احکام مشابهی در پرونده‌های حقوقی دیگر تقویت و تحکیم شد. این حکم، پرونده‌های مدنی از نوع مشابه در دهه‌ی ۱۹۸۰ را یکسره خاتمه داد. پرونده‌هایی که در آنها، گروهها عمدتاً از سوی یک عضو پیشین که تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار گرفته بود و با استناد به اتهام شستشوی مغزی تحت پی‌گرد حقوقی بودند.

CAN پیش‌تر مشکلاتی را در مورد برنامه‌ریزی

از حمایت سایر اعضای گروه جدا می‌ماند و با فوران احساسات والدین و سایر اعضای خانواده مواجه می‌شد که از او می‌خواستند از آن گروه صرف نظر کند و به زندگی خود سروسامان دهد. تعداد برنامه‌های بازگردانی در طول آن دهه به طور ثابت افزایش می‌یافت. پاتریک در اواخر سال ۱۹۷۱ کار دولتی خود را رها کرد و تبدیل به یک برنامه‌ریز حرفه‌ای و تمام‌وقت برنامه بازگردانی شد. کتابش که نشان‌دهنده‌ی کار او است در اواخر سال ۱۹۷۶ به بازار آمد. (۵) با وجود اینکه برنامه‌ی بازگردانی در همه‌ی موارد موفق نبود (البته تعیین تعداد دقیق موارد عدم موفقیت، مشکل است)، به اندازه‌ای موفقیت داشت که کسانی که تحت این فرآیند واقع می‌شدند خود به رده‌هایی از برنامه‌ریزان بازگردانی و یا جزو طرفداران برجسته‌ی ایده ضدکیشی بدل می‌گشتند. با آشکار شدن ذات اجباری این فرآیند این مسئله تبدیل به موضوعی برای رسیدگی دادگاههای متعدد شد. در چند مورد پاتریک محاکمه و محکوم شد اما احکام صادره علیه وی معمولاً خفیف بودند.

تا سال ۱۹۷۵ رهبران جنبش ضدکیش برای توضیح فرآیند عضو شدن و عضو باقی ماندن در یک دین جدید بر اساس ایده‌های به دست آمده از سه امر آزادانه از کلمه‌ی «شستشوی مغزی» استفاده می‌کردند: عملکرد برنامه بازگردانی، دیدگاهی مکانیکی از نوکیشی به طور عام، (که در بسیاری از حلقه‌های روان‌شناسانه دوام آورده بود) و هیستری عمومی در مورد

فعالیت‌های چینی کنترل فکر که در طول جنگ کره بر ضد زندانیان آمریکایی اعمال می‌شد. اعضای بالقوه، به صورت افرادی توصیف می‌شدند که به لحاظ روانی آسیب پذیرند و آرمان‌گرایی تند جوانی را با ناتوانی از تطبیق خود با موقعیت اجتماعی‌شان بالاخص در دانشگاه جمع کرده بودند.

بر طبق جدول رو به تزاید، این فرد جوان بومی بود که توسط کیش مورد حمله قرار می‌گرفت. اولین گام، این بود که شخص را از راه فریب در یکی از مراسم گروهی شرکت دهند. در آنجا، رهبران گروه بدون آشکار کردن اهداف واقعی خود فرآیند ظریف و نامحسوسی را برای عوام فریبی آغاز می‌کردند که با لبخندهای مرحله به مرحله آغوش باز و خوشحالی ابراز شده توسط اعضای گروه شروع می‌شد. این عضو بالقوه، قبل از اینکه بتواند در مورد آنچه رخ می‌دهد فکر کند با اغفال (اجبار) به عضویت درمی‌آمد و سپس با استفاده از تکنیکهای ظریف و مکرر روان‌شناسی به صورت عضو باقی می‌ماند. عضو جدید، به تدریج توانایی خود را برای فکر کردن یا انتخاب راهی دیگر از دست می‌داد. در واقع، درک این فرآیند از معرفی (هرچند سطحی) فرآیند عضوگیری یک گروه با نام کلیسای وحدت بخش پدر روحانی، سان میونگ مون، بسط یافت که غالباً در وهله اول مردم را در خیابان با دعوت به شام به عضویت درمی‌آورد و تنها پس از اینکه این عضو بالقوه از برخورد دلخواه گروه متأثر می‌شد در مورد

بازگردانی شاهد بود، اما همچنان با جدیت به حمایت از آن ادامه می‌داد و آشکارا طراحی آنچه اصطلاحاً «مشاوره‌ی خروج» نامیده می‌شد را در ذهن می‌پروراند. مشاوران خروج، بسیاری از استدلال‌ات برنامه‌ریزان بازگردانی (شامل استدلال‌ات روان‌شناختی و استدلال‌ات منطقی) را برای شکستن بیعت اعضای NRMها اقتباس کردند، اما کاربرد نیروی فیزیکی را کنار گذاردند. بیشتر فعالان در پی حکم دادگاه فیشمن از فعالیت بیشتر در زمینه‌ی برنامه‌ریزی بازگردانی پاپس کشیدند. به مرور زمان، مشاوره‌ی خروج، تکامل یافته، به یک حرفه جدید تحت عنوان مشاوره اصلاح فکر بدل شد. (با استفاده از اصطلاحی که یک روانکاو به نام رابرت ج. لیفتون رواج داد).

در این زمان، یکی از ادیان جدید برجسته‌تر یعنی کلیسای علم شناسی^{۱۳} شاهد نوعی وقفه در نزاعهای حقوقی مستمر خود بود. «مرکز خدمات درآمد‌های داخلی» بازنگری طولانی خود در مورد وضعیت مالیاتی این کلیسا و بسیاری از مراکز وابسته به آن را پایان داد و دیگر نتوانست دلیلی موجه برای همچنان زیر سؤال بردن هویت دینی یا هویت خیرخواهانه این گروه بیابد و پذیرفت که این گروه، مالیات خود را کاملاً تصفیه کرده است. این حکم، مقدار قابل توجهی از موجودی مالی و پرسنل داخل کلیسا را که در آن زمان، شبکه آگاهی از کیش را هدف حمله گرفته، آن را علت اصلی مشکلات خویش می‌دیدند، از مالیات معاف کرد. برخی افراد کلیسای علم شناسی از طریق مؤسسات وابسته، دعای حقوقی ترتیب دادند. هرچند هیچ یک از این دعای حقوقی هرگز به پای محکمه نرسید، اما همه آنها باعث شدند شهادتهایی اخذ شود. در طی سال‌های ۹۴-۱۹۹۳ چند ده نفر از مقامات و کارمندان CAN مورد مصاحبه قرار گرفتند و

13. Scientology



درکی مفصل و ریز از این سازمان به دست آمد. اطلاعات حاصل از شهادت‌های کلیسای علم‌شناسی (و وکیل اصلی این کلیسای یعنی ریک موكسون) در دسترس جیسون اسکات، عضو یک کلیسای پنجاه‌گرا در سینتل واشنگتن که تحت برنامه‌ریزی بازگردانی ریک راس واقع شده بود، قرار گرفت. پای راس هنگامی به این پرونده کشیده شد که نماینده رابط CAN با هیئت حاکمه واشنگتن، به او ارجاع داد. اسکات، راس را به خاطر صدماتی که بر او وارد کرده بود متهم کرد و به حکم منفی سنگینی علیه او دست یافت. در طی دادرسی، راس نتوانست گواه و مستندی اساسی برای شستشوی مغزی ارائه دهد تا بتواند اعمالش را توجیه نماید. از این مهم‌تر آنکه موكسون با استفاده از اطلاعاتی که از شهادت اعضای علم‌شناسی به دست آورده بود، توانست پرونده‌ای بسازد مبنی بر اینکه پای CAN در این قضیه درگیر است. CAN یک میلیون دلار جریمه شد و این حکم، سال بعد، آن را به ورشکستگی کشاند. این حکم پس از استیناف همچنان تأیید شد، بلکه اتهام صدمه رساندن هم بر آن افزوده گشت. یک ائتلاف از گروههایی که عموماً توسط CAN، «کیش» خوانده می‌شدند، منابع مالی خود را روی هم گذاشتند و نام، لوگو و ۸۰۰ خط تلفن CAN را خریداری کردند. این ائتلاف هم اکنون CAN جدیدی را از طریق یک شرکت در لس آنجلس که تحت کنترل علم‌شناسی است می‌گرداند.

۳- ادیان نوپدید از زمان فیشمن / اسکات به بعد

احکام قضایی صادره در پرونده‌های فیشمن و اسکات، فعالیت برنامه‌ریزی بازگردانی را در ایالات متحده پایان داد. گرچه مشکلات رویاروی ادیان جدید به هیچ وجه فروکش نکرده‌اند، اما ادیان اقلیت و در عین حال، غیرشایع، دیگر احساس می‌کنند که صرفاً با پیروی از

عقاید و عملکرد گروه با او صحبت می‌شد. البته ادیان جدید به طور کلی رهیافت استانداردتری داشتند که با معرفی گروه آغاز می‌شد. در واقع، هنگامی که فرد در ابتدا با معبدی هندی مواجه می‌شد که اعضای آن لباسهای هندی پوشیده بودند راهی برای پنهان کاری باقی نمی‌ماند.

ضدکیشهای اولیه برای به کارگیری واژه «شستشوی مغزی» به عنوان واژه‌ای توصیفی از روان‌شناسی به نام رابرت جی لیفتون، تأیید گرفتند. وی در کتاب خود با عنوان اصلاح فکر و روان‌شناسی کل‌گرایی^(۶) فرآیندهای کنترل فکر را که در اردوگاههای حبس کره استفاده می‌شد توضیح داده، آنها را با عملکردهای اجرایی گروههای اجتماعی مختلف شامل گروههای احیاگر دینی مقایسه نمود.

علاوه بر اینکه برنامه‌ریزی بازگردانی به عنوان یک ضرورت جهت «آزادسازی» شخصی که به لحاظ روان‌شناختی در دام یک گروه افتاده است تلقی می‌شد، استمرار نوعی مشاوره بعد از برنامه‌ریزی بازگردانی نیز سفارش می‌شد. ژان مریت، یک روان‌کاو و فعال اجتماعی و یکی از اولین متخصصین روان‌شناسی که به ضدکیش‌گرایی جذب شده بود، درمان اعضای سابق کیش را بخشی مشکل اما مهم از بازگرداندن آنان به حالت عادی می‌دانست. او در نامه‌ای سرگشاده که در سال ۱۹۷۵ نوشته شد چنین عنوان می‌دارد:

اعضای سابق [گروهها] در پی مواجه شدن با این واقعیت که چگونه از لحاظ

روان‌شناسی، مالی و گاهی جنسی مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند، دارای ضعف شده‌اند و بدین جهت نیاز به توجه مداوم دارند. عجیب اینکه این ضعف موجب می‌شود والدین و متخصصین نیز در نظارت نزدیک خود بر کیشها به همین طریق عمل کنند. وقتی کارکرد «خود» بازسازی شد، فرآیند از میان بردن عادت پیشین اتفاق می‌افتد و شخص با امیدواری در راه بهبود گام برمی‌دارد. کسانی که [در این مسیر] خیلی خوش شانس نیستند لازم است بستری شوند زیرا بسیار وابسته به گروه و متمایل به خودکشی هستند و یا اینکه در مواجهه با واقعیت، متحمل شکستهای فاحشی شده‌اند. فرآیند بازپروری شخص برای اینکه به جایگاه اولیه خود پیش از ورود به کیش بازگردد به حدود یک سال وقت نیاز دارد.^(۷)

این دیدگاه خاص، در مورد مشکلات کسانی که تحت برنامه‌ی بازگردانی قرار گرفته‌اند موجب تشکیل چندین مرکز بازپروری شد که مشهورترین آنها «بنیاد آزادی فکر» در توکسون آریزونا است. این مراکز به عنوان بخش مهمی از تلاشهای برنامه‌ریزی بازگردانی باقی ماندند.

هنگامی که گروههای مختلف محلی ضدکیش، شروع به برقراری اتحاد با یکدیگر در سطحی ملی نمودند از دولت نیز درخواست کردند تا به مشکل «کیش» بپردازد. آنان گوش

برنامه‌ی بهنجار عضوگیری و عبادت خویش، به دادگاه فراخوانده نخواهند شد و به شستشوی مغزی اعضای خویش متهم نخواهند گشت. در عین حال، آنها هنوز با نشریاتی عداوت‌آمیز برخورد می‌کنند و حوادث خشونت‌بار چندی که با شاخه داوودیه‌ها، معبد خورشیدی، دروازه‌ی آسمان و جنبش حفاظت از ده فرمان مربوط بوده‌اند، «تمایلات خشونت‌بار» را به صدر فهرست اتهامات وارده بر آنان افزوده‌اند.

با این وجود، حکم دادگاه اسکات، مشکلات حقوقی ادیان جدید را به‌طور کامل پایان نداد و تا به امروز آنها در مورد موضوعات مختلف به محاکم قضایی خوانده می‌شوند، خصوصاً در مورد پرونده‌های طلاق که در آنها یکی از زوجین، عضو سابق گروه بوده است. به علاوه، اعضای سابق همچنان علیه هم‌قطاران سابق خود، شکایت به دادگاهها می‌برند. دو نمونه از این موارد عبارتند از اتهام سوءاستفاده جنسی در پرونده‌ای که اخیراً علیه کلیسای خودشناسی آناندا^{۱۴} جریان داشت و اقامه‌ی دعوی علیه جامعه بین‌المللی آگاهی کریشنا^{۱۵} از سوی برخی جوانان تربیت یافته در دوران این جنبش که همچنان ادامه دارد. تلاشهایی شده است تا پای نظریه‌ی شستشوی مغزی به بسیاری از پرونده‌های مزبور باز شود. هرچند این اتهام، پس از ارائه‌ی مدارک فیشمن به دادگاه، مکرراً مورد انکار قرار گرفت. به علاوه، ادیان جدید دیگری نظیر ویکانها و نوملحدین، مصرانه می‌خواهند که دینشان، در سطح عمومی به رسمیت شناخته شود و پرونده‌هایی در مورد تبعیض دینی ترتیب داده‌اند. بیشتر آن پرونده‌ها مشخصاً علیه هیئت مدیره برخی مدارس است که پوشیدن لباس پنتاگوم^{۱۶} توسط دانش‌آموزان را ممنوع کرده‌اند.

14. Ananda Church of Self Realization

15. Society for Krishna Consciousness

۱۶. pentagram (لباس مخصوصی با ستاره پنج پر)



فعالیت‌های اعضای «آگاهی از کیش» هر چند با احکام صادره در دادگاه فی‌شمن واسکات کاهش یافت، خلاء به وجود آمده بر اثر سقوط CAN را پر کرد و بنیاد نئوج‌رایان را سامان داد (نامی به یاد عضو کنگره که در جونزتاون کشته شد). علاوه بر اعضای همدل AFF، این فعالان نیز تلاش کرده‌اند برنامه‌های جدیدی برای ادامه دادن به جنگ‌های صلیبی خود ترتیب دهند. یک بعد تلاش‌های آنان، سکولاریزاسیون بیشتر مفهوم کیش است. تئوریسین‌های CAN طی دهه‌ی ۱۹۸۰ استدلال می‌کردند که کیش‌ها شبه‌ادیانی هستند که استفاده از شستشوی مغزی، آنها را از ادیان جدا می‌کند. آنان همچنین معتقد بودند برخی انواع گروه‌ها می‌توانند مشخصه‌های کیش مانند از خود بروز دهند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، این تئوریسین‌ها شروع به این استدلال کردند که کیش‌ها اولاً و بالذات دینی نیستند، بلکه نوعی خاص از گروه اجتماعی‌اند. البته برخی کیش‌ها از قضا دینی هستند، اما کیش‌ها همچنین شکل گروه‌های سیاسی و روان‌درمانی را نیز به خود می‌گیرند و می‌توانند هر جایی ظاهر شوند. آنها آن زمان ادعا می‌کردند که برنامه‌شان معطوف به گروه‌های مخرب دینی نیست، بلکه معطوف به هر گروهی است که دسته‌ای از مشخصات کیش را از خود نشان داده است. این امر تلاشی مضاعف بود برای احصای مشکلات متمم اول قانون اساسی که دائماً هر تلاشی را برای جلب نظر حمایتی دولت به سوی آنان را ناکام می‌گذارد.

در سال ۱۹۹۹ بنیاد رایان با استفاده از این چشم‌انداز که اندکی بازنگری شده است، چند حادثه‌ی جنجالی برانگیز مربوط به گروه‌های دینی در دانشگاه ماریلند را به سود خود مصادره نمود تا از هیئت حاکمه ماریلند بخواهد، حکم به تأسیس مرکز مشاوره و منابع اطلاعاتی پیرامون کیش، در سراسر سیستم دانشگاه ماریلند نماید. مفهوم این کار، آن بود که متخصصین

←

شنوای خود را در سناتور کانزاس رابرت دُل پیدا کردند، اما این شنوایی برای والدین اعضای دین‌های جدید تنها اندکی بیش از یک رخداد رسانه‌ای ارمغان به بار آورد. دُل در مورد وضعیت مالیاتی «کلیسای وحدت بخش» به مرکز خدمات درآمدهای داخلی نامه نوشت و نیز جهت برقراری ملاقات میان دادستان کل و دو اندیشمند جنبش ضدکیش، با دیارتمان عدالت نامه‌نگاری کرد؛ اما هیچ‌کدام از نامه‌ها منجر به عمل نشد.

بن بست به وجود آمده در واشنگتن، توسط چندین فعالیت در سطح ایالت دنبال شد. طی چند سال پس از آن، تعدادی لایحه به قانون‌گذاران ایالتی ارائه شد که خواستار اقدامات سرکوبگرانه‌ی مختلفی بر ضد ادیان جدید بود. برخی لوایح، بر اتهامات وارده در مورد فعالیت‌های جنایی متمرکز شده بودند، اما اکثر آن لوایح می‌کوشیدند ادیان جدید را دغدغه متخصصین سلامت ذهنی شمرده، درگیر [بررسی آن] شوند. مثلاً قانونی که در سال ۱۹۷۶ در ایالت ورمونت ارائه شد به انواع فعالیت‌های مشکوک گروه‌ها از قبیل، فعالیت‌های جمع‌اعانه‌ی متقلبان، فرار از مالیات و احیاناً انقیاد روانی شهروندان معطوف بود. در سال ۱۹۷۷ در کانزاس لایحه‌ای ارائه شد که خواهان تحقیق در مورد فعالیت‌های گزارش شده‌ی کنترل ذهن در کیش‌ها بود. تمامی این لوایح رد شدند و با رسیدن به سال‌های پایانی آن دهه، به نظر می‌رسید جنبش ضدکیش در حال مرگی

آرام است. [اما] در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۷۸ همه چیز تغییر کرد.

۳- جونز تاون و احیای جنبش ضدکیش

در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۷۸، لئو ج. رایان^{۱۳} از اعضای کنگره، به اتفاق همراهانش در سفر به گویانا برای دیدار از اقلیت نشین «معبد مردم» و حدود ۹۰۰ تن از پیروان معبد شامل رهبرشان جیم جونز در جریان خودکشی و قتل دسته جمعی مردند. با وجود کتابهای فراوانی که در این مورد نوشته شده که برخی از آنها توسط بازماندگان به رشته‌ی تحریر درآمده است، آنچه در جونز تاون رخ داده است هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. برخی واقعیتها مانند اینکه چه تعداد خودکشی کردند و چه تعداد کشته شدند ممکن است هیچ‌گاه مشخص نشوند. البته بسیاری از حقایق تنها در انتظار انتشار اسناد انبوه جمع‌آوری شده توسط کمیته‌ی مجلس نمایندگان هستند؛ کمیته‌ای که برای تحقیق در مورد این حادثه، بالاخص مرگ رایان به عنوان عضوی از کنگره تشکیل شد. تا به امروز آن اسناد، شامل گزارشاتی مربوط به تعدادی از تحقیقات مستقل که توسط عوامل مختلف ملی، ایالتی و حکومتی صورت گرفته‌اند، به دلایل امنیت ملی سربه مهر باقی مانده‌اند و کسی نیز به بهانه‌ی آزادی اطلاعات، خواهان انتشار آنها نشده است. جالب اینکه پاتریشیا رایان دختر لئو رایان و کسی که از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ یک فعال ضدکیش به شمار

کیش اجیر می‌شوند تا مشاورانی تربیت کنند و نوشتارهایی با رویکرد ضد کیش بنگارند. این تلاش نو هنگامی مورد توجه‌ها قرار گرفت که یک کمیسیون از سوی حکومت ماریلند تعیین شد و نیز هنگامی که یک مردم شناس در دانشگاه ماریلند به نام ویلیام استوارت به همکاران دانشمند خود در مورد اهمیت آنچه داشت اتفاق می‌افتاد هشدار داد. در طول تابستان سال ۱۹۹۹، کمیسیون مزبور، به شنیدن نظرات گویندگان مختلفی پرداخت که در قالبی متفاوت، همان مجادله دهه‌ی ۱۹۸۰ در مورد کیش و شستشوی مغزی را تکرار می‌کردند. گزارش کمیسیون، هرچند تا حدی مبهم بود اما اندکی در راستای تقاضاهایی بود که کادر اجرایی دانشگاه مطرح می‌کرد. با این وجود، قانون‌گذاران هرگز این گزارش را مورد لحاظ قرار ندادند و تا به امروز هیچ لایحه‌ای از آن بیرون نیامده است.^(۹) اعضای بنیاد رایان که در گزارش نهایی کمیسیون از آنها به خوبی یاد شد عموماً تلاش مدیر آموزش خود، ران لومیس و دیگرانی که جریانات ماریلند را رهبری کرده بودند، با صدای بلند فریاد زدند. ارزیابی کلی آنها این بود که تحقیقات کمیسیون، تجربه آموزنده و ارزشمندی بوده است و به علاوه، ابتکار عمل کمیسیون به روشنی راهی را که می‌توانستند در آینده طی کنند به آنان نشان داده است. قانون‌گذاران دولتی هم اکنون بررسی می‌کنند که ببیند آیا امکان تکرار تحقیقات ماریلند وجود دارد یا خیر.

با این حال، هزاره‌ی جدید شاهد آشفتگیهایی در جنبش آگاهی از کیش در ایالات متحده است. از جمله مشکلات طولانی مدت این هزاره، ناتوانی اندیشمندان از تولید مبنایی برای تحقیق تجربی در اثبات وجود یکی از این دو امر است: ۱- کنترل فکر در ANRM که کارکردی بالاتر و فراتر از کارکرد بهنجار تأثیر اجتماعی که در هر گروهی مشهود است دارند، ۲- هرگونه آسیب

←

13. Leo J. Ryan

جدی که به اعضای چنین گروههایی وارد می‌شود، روی هم رفته، بر خلاف دهه‌ی ۱۹۸۰ و یکپارچگی نظری که در تعبیر مارگارت سینگر از نظریه کنترل فکر وجود داشت امروزه هر نظریه‌ی واحدی درباره کارکرد احتمالی کنترل فکر، نهایتاً حمایتی نه چندان شدید را برمی‌انگیزد.^(۷) برخی اندک تلاش کرده‌اند که شستشوی مغزی را چنان یک واقعیت قلمداد کنند،^(۸) در حالی که دیگران به دنبال چشم‌اندازی هستند که حول تأثیر مفراط اجتماعی شکل گرفته باشد. این اختلاف نظری (و تلاش دفاعی CAN برای حفظ موجودیت خود)، بهره‌برداری از چند حادثه‌ی خشونت‌بار (دروازه آسمان، اوم شینریکیو و معبد خورشیدی) که جنبش آگاهی از کیش را در سراسر جهان نیرو بخشیدند را برای این جنبش ناممکن ساخت.

جنبش آگاهی از کیش، در سال ۲۰۰۲ با انتخاب فیلیپ زیمباردو به عنوان ریاست انجمن روان‌شناسی آمریکا، به طور غیرمنتظره‌ای تقویت شد. وی اصالتاً به خاطر عقایدش در زمینه‌ی کیشها و شستشوی مغزی شهرت نیافته بود، در عین حال در دوره ریاست خود، اعضا را به بازنگری در ارزیابی گزارش DIMPAC و تلاشی تازه برای تحقیق در آنچه «کیشهای مخرب نفرت انگیز» نامیده شده است فراخواند. اما هنوز جای این سؤال باقی بود که آیا از حمایت همکارانش برخوردار خواهد شد یا خیر.^(۹)

از جمله موانع بر سر راه احیای تئوریهای شستشوی مغزی، انبوهی و استمرار تحقیقات در زمینه‌ی ادیان جدید است که هم اکنون از سوی بیش از یکصد دانشمند در ایالات متحده و حداقل همین تعداد در نقاط دیگر جهان پی‌گیری می‌شود. سالانه، در کتابها و مقالات، به این حوزه‌ی پژوهشی، کمکهای علمی می‌شود، بدون آنکه مسئله را به موضوع شستشوی مغزی ارجاع دهند. اکنون روشن شده‌است که نظریه‌ی

می‌آمد، از نگاه ضدکیش به واقعه‌ی جونز تاون دست کشید و در دادخواستی بر ضد سازمان اطلاعات مرکزی (سیا)، دولت ایالات متحده را مسئول مرگ پدرش دانست.

با وجود سؤالات باقی مانده در مورد حادثه‌ی جونز تاون، تصویر واضحی از نقش این واقعه در احیای جنبش ضدکیشی وجود دارد. هم‌زمان با بررسی ماجرای جونز تاون در رسانه‌ها، ناگهان واژه «گروه» تبدیل به «کیش» شد. یکی از جلسات تحقیق سنا به این مسئله اختصاص یافت و پس از آن، موضوع تحقیق برای کنگره شد و در طی دو سال بعد از آن، ضدکیش‌گراها تلاش کردند تا آن را به نمادی از همه‌ی بدیههای ادیان جدید تبدیل کنند. بدینسان سال ۱۹۷۹ سال وفور کتاب در موضوع کیش شد. کوششهایی در جهت حمله به ادیان جدید از طریق قوانین ایالتی از سر گرفته شد و سرانجام، سازمان ملی ضدکیش کمابیش استواری ظهور کرد.

سناتور رابرت دل، رهبری واکنش به واقعه‌ی جونز تاون را بر عهده گرفت. حتی قبل از آنکه کنگره برای تحقیق در مورد مرگ رایان آماده‌شود، دل، مجموعه‌ای از جلسات دادرسی را بر مبنای این ایده سامان داد که واقعه‌ی جونز تاون، طلیعه‌ای است برای تراژدیهای ناشی از عملکرد انفجاری ادیان جدید جوان‌گرا مانند کلیسای وحدت بخش. این جلسات محاکمه‌گونه که در ابتدا به عنوان محلی برای سخنگویان ضدکیش وضع شده بود، تبدیل به

یک مسئله جنبی شد زیرا سخنگویان ادیان جدید تقاضای زمانی برابر [برای سخن گفتن] کردند و نیز آزادی خواهان مدنی و گروه جدیدی از دانشمندان که در دهه‌ی ۱۹۷۰ روی ادیان جدید مطالعه می‌کردند، با اطلاعات به دست آمده از تحقیقاتشان به مقابله با اتهامات ضد کیش گرایان پرداختند. حمیت دل و حمایت عمومی از ضد کیش گراها با ورود سناتورهای یوتا (که یک مورمون از آب درآمد) به جلسات دادرسی به طور قابل ملاحظه‌ای تعدیل شد.

جلسات دادرسی در مورد مرگ رایان به آن اندازه‌ای که قابلیت داشتند مورد توجه قرار نگرفتند، چرا که بیشتر کار در پشت درهای بسته انجام شد و یافته‌های واقعی کمیته نیز هیچ‌گاه منتشر نشد. سرانجام، گزارشی پنج جلدی منتشر شد؛ اما در سیلاب محصولات ژورنالیستی، تا حدی گم شد. نه تنها بیش از یک جین کتاب در مورد واقعه‌ی جونز تاون نوشته شد، بلکه کتابهای بسیاری نیز در مورد ادیان جدید و کیشها منتشر گشت. بسیاری از این کتابها، گزارش زندگی اعضای سابق کیشها و بریدنشان از گروه بود و تمامی این کتابها چنین نتیجه گرفته بودند که واکنش مناسب در مقابل آنها حمایت از فعالیتهای ضد کیش گرایانه است.^(۸)

لوايح ضد کيشي که به خاطر واقعه‌ی جونز تاون ارائه شدند، در ایالت‌های ماساچوست، ایلینوئیز، مینسوتا، کانکتیکوت، پنسیلوانیا، تگزاس، مریلند، اورگون، و از همه مهم‌تر

شستشوی مغزی هیچ فایده‌ای در ایجاد بصیرت درباره‌ی جهان متمایز گروههای دینی جدید ندارد.^(۹) در عین حال، افزایش در تعداد و عضویت NRMها که در دهه‌ی ۱۸۸۰ شروع شد، در طی دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به گونه‌ای پیش رفت که گویی جنبش آگاهی از کیش اصلاً وجود نداشته است. در دهه‌ی ۱۹۸۰، برخی گروهها، بسیار از CAN می‌ترسیدند، اما این ترس، در طی ۱۹۹۰ از میان رفت. در حال حاضر، جنبش آگاهی از کیش، چیزی در حد یک مزاحم فضول تلقی می‌شود.^{۱۷} گروههای چندملیتی متقاعد شده‌اند که هر مشکلی از مشکلات «کیش» که آنها هم اکنون، مبتلا بدان هستند در اروپا هم وجود دارد.

فرجام: پیامدهای ۱۱ سپتامبر و ادیان نوپدید

انفجار پناگون و مرکز تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ دو تغییر چشمگیر در جهان مطالعات NRM ایجاد کرد که به نظر می‌رسد تأثیر پایداری داشته باشند. اولین و مهم‌ترین آن دو آن است که وقایع ۱۱ سپتامبر NRMها را از میان جنجالی‌ترین دسته ادیان حذف کرد. با در نظر گرفتن دهه‌ی اخیر خشونت تروریستی که هم اکنون بخشی از هشیاری توده در ایالات متحده را به خود جلب کرده است، می‌توان دید که خشونت مربوط به ادیان جدید، امری ثانوی جلوه می‌کند و در حال حاضر مورد بررسی فراوان است. یکی از تغییرات فوری که از

۱۷. همانند گروههای اصلی، همه ادیان جدید نیز آگاهند که آنان ممکن است با مشکلاتی از ناحیه اعمال خلاف قانون و غیر اخلاقی رهبران یا اعضا روبروی شوند (ز سوء استفاده از کودکان گرفته تا اختلاس مالی) و نیز آگاهند که اگر به خاطر اقدامات مجرمانه یا مدنی به دادگاه فراخوانده شدند باید به اتهامات مبتنی بر شستشوی مغزی یا کنترل فکر پاسخ دهند.

بقیه‌ی تغییرات کم اهمیت تر نیست، عبارت است از تغییر قانون توجهات از آژانسهای اجرای قانون خصوصاً FBI به سازمانهای بالقوه تروریستی.

همچنین ۱۱ سپتامبر توجهات را به نادیده گرفتن گروههای اسلامی از سوی اندیشمندان MRM جلب کرد، گواهی دیگر بر بالکانیزاسیون مطالعات دینی و مرزهایی که میان مطالعات NRM و دیگر تخصصها وجود دارد، آن گونه که به روشنی در دهه‌ی ۱۹۹۰ توسط مطالعات ادیان ژاپن نشان داده شد. یک سال پس از ۱۱ سپتامبر، تلاشها برای غلبه بر موانع میان مطالعات NRM و مطالعات اسلامی هم در اکتبر سال ۲۰۰۲ در مورد Nova Religio و هم در سخنرانیهای مختلف در جلسات گروه جنبشهای نوپدید دینی و گروه مطالعات هزاره‌گرایی در آکادمی آمریکایی دین، آشکار شد.

محققان NRM و ضدکیش گرایان هم اکنون در مورد خشونت تروریستی و خشونت متعلق به ادیان جدید در حال بحث با یکدیگرند. در پرتو واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر برخی تلاشهای سطحی انجام شد تا القاعده را با گروههایی نظیر شاخه‌ی داوودیه و دروازه آسمان هم ارز جلوه دهند و مشاوران خروج بر آن شدند تا القاعده و مظنونان طالبان را که در کوبا نگهداری می‌شوند تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار دهند. در همین حال، در مورد رابطه مثلاً اوم شبنریکیو و جنبشهای مدرن اسلامی، بحثهای جدی‌تری به تدریج در گرفت. هر دو نوع جنبشها نشان از تخریب دارند که می‌توان توسط گروهی بسیار کوچک انجام داد اما در عین حال، هزینه‌ای که آنها هنگام واکنش نشان دادن جامعه، باید بپردازند را نباید فراموش کرد.

نیویورک مطرح گشتند. این لوایح از لحاظ پختگی و میزان حمایت از آنها اختلاف بسیاری داشتند. بیشتر آنها در مرحله استماع شکست خوردند؛ زیرا آزادی‌خواهان مدنی نمایندگان کلیساهای اصلی و متخصصین ادیان جدید بر ضد آنها بسیج شدند. یکی از استثنائات، ایالت نیویورک بود؛ جایی که مقر اصلی و مدرسه کلیسای وحدت بخش، معروف‌ترین و نیز منفورترین دینهای جدید، قرار داشت. کلیسای وحدت بخش، پس از پی‌گیری منشوری ایالتی برای مدارس علمیه در بری تاون، اهمیت خاصی برای دولت پیدا کرده بود و در سال ۱۹۷۷ یکی از اعضای مجلس قانون‌گذاری ایالتی، از یکی از سخیف‌ترین لوایح ضدکیش حمایت کرد و همین امر، او را به دشمن تمام کسانی تبدیل نمود که در پی تأسیس یا کمک به «شبه دینها» بودند (هر شبه دینی که می‌خواست باشد). قانون سال ۱۹۸۰ نیویورک که به خاطر نویسنده‌ی آن، هاوراد لشر، یکی از اعضای مجلس قانون‌گذاری ایالتی، عموماً با نام لایحه لشر شناخته می‌شود، دست به اصلاح مقررات مربوط به سلامت روانی زد تا به نیروهای گسترده والدین که از محافظه‌کار بودنشان ناشی می‌شد، امکان آن را بدهد که فرزندان خود بالاخص فرزندان بالغ خود را تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار دهند. این لایحه، دوبار از تصویب نمایندگان گذشت اما در هر دو بار توسط فرماندار وتو شد. تا زمان وتوی دوم آشکار شده بود که چنین قوانینی در سطح ملی،

پانوشتها

راه به جایی نمی‌برند و از تلاشهای بعدی که مقادیر زیادی از منابع ضدکیشها را هزینه می‌کرد، صرف‌نظر گردید.

شاید در درازمدت، مهم‌ترین نتیجه تراژدی جونز تاون، احیا و سازمان‌دهی مجدد جنبش ضدکیش بود. رهبری این سازمان‌دهی مجدد را مرکز قدیمی «بنیاد آزادی شهروندان» (که به زودی به نام «شبکه آگاهی ازکیش CAN معروف شد) و مرکز نسبتاً جدید «بنیاد خانواده‌ی آمریکایی» بر عهده داشتند. در نوامبر سال ۱۹۷۹ در گردهمایی‌ای که تقریباً هم‌زمان با اولین سالگرد واقعه‌ی جونز تاون برگزار شد، ۶۵ نفر از ۳۱ گروه ضدکیش در شیکاگو دورهم جمع شدند تا مرکز بی‌تأثیر «بنیاد بین‌المللی آزادی فرد» (IFIF) را دوباره سامان‌دهی کنند. IFIF به اندازه‌ای نامتمرکز عمل کرده بود که نمی‌توانست وظایف تعریف شده‌اش را انجام دهد، اما اکنون چنین قرار گذاشته شده بود که طرح اولیه که در مسئله‌ی جونز تاون تهیه شده بود مورد تمسک قرار گیرد. پس از برخی بحثها چنین تصمیم‌گیری شد که حول «بنیاد آزادی شهروندان» که قوی‌ترین گروه از میان گروههای منطقه‌ای بود تجدید سازمان انجام شود. CFF تبدیل به «بنیاد آزادی شهروندان و خدمات اطلاع‌رسانی» گردید و نشست سال ۱۹۷۹ اولین جلسه ازسری نشستهای ملی سالیانه شد. برای گروههای وابسته‌ی منطقه‌ای در مینی‌سولیس، پیتس‌بورگ و کالیفرنیا، جنوبی، وظایف جداگانه‌ای تعیین شد.

۱. اطلاعات مربوط به رشد بی‌درپی ادیان جدید آمریکا را می‌توان در کتاب زیر از ملتون یافت:

J. Gordon Melton, **Encyclopedia of American Religions**, Detroit: Gale Group, 7th edition, 2002.

2. Douglas E. Cowan, **Bearing False Witness: An Introduction to the Christian Countercult**, Westport, CT: Praeger, 2003, 239.

۳. مجده‌ی شستشوی مغزی، نوشتجات قابل توجهی ایجاد کرده است از جمله:

- Dick Anthony, **Religious Movements and Brainwashing Litigation: Evaluating Key Testimony in "In Gods We Trust: New Patterns of Religious Pluralism in America"**, eds. Thomas Robbins and Eick Anthony, 2nd ed., New Brunswick, NJ: Transaction Press, 1989, 295-344....

۴. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

- Flo Conway and Jim Siegelman, **Snapping: America's Epidemic of Sudden Personality Change**, New York: Lippincott, 1979.

5. <http://www.oceanur.org/testi/APA-Documents.htm>.

۶. برای مطالعه‌ی بیشتر رجوع کنید به:

- <http://oti.itc.virginia.edu/jch8x/soc257/cultsect/mdtaskforce.htm>

۷. تفکر کنونی در مورد شستشوی مغزی/کنترل ذهن درون جنبش آگاهی از کیش را می‌توان مثلاً در کتب زیر یافت:

- Michael Langone, ed., **Recovery from Cults**, New York: W.W. Norton & Company, 1993.

۸. قابل توجه‌ترین افراد در تلاش برای احیای نظریه‌ی شستشوی مغزی به عنوان یک امر قابل ملاحظه برای دانشمندان علوم اجتماعی، بنیامین زاینوکی و اشتفان کنت هستند، هرچند تا به امروز نظریه آنها کمتر مورد پذیرش واقع شده است. در این خصوص رجوع کنید به:

- Benjamin Zablocki and Thomas Robbins, Eds., **Misunderstanding Cults**, Toronto: University of Toronto Press, 2001.

9. Melissa Dittman, **Cults of Hatres**, Monitor on Psychology, November 2002: pp. 30-33.

۱۰. برای ارزیابی کنونی از اعتقاد اندیشمندان در مورد ادیان جدید، رجوع کنید به:

- David G. Bromley and Jeffrey K. Hadden, eds., **The Handbook on Cults and Sects in America**, 2 Vols. Gerrnwich, CT: JAI Press, 1993.